

نگاهی به مجموعه شعر «محسن... محسن... قاسم» اثر سینا دلشادی

# فرازهای کم و فرودهای بسیار

| وارث گیلانی |

مژگان تو آشیانه پرواز است»  
 حال در نگاه معنوی و معنایی رباعی زیر که سینا دلشادی برای شهید محسن حججی گفته، محتوارعبت شده، زیرا شهید به‌درستی و با دقت مسلم پیام حسینی معرفی شده است اما لفظ و شکل و صورت توانایی نشان دادن این ظرافت را ندارند، چون ظرافت شاعرانه در رباعی زیر رعایت نشده. در واقع، شاعر پیش از سرودن به مفهوم رباعی اندیشیده است و این در حالی است که شعر در لحظه و در ناخودآگاهی شاعر اتفاق می‌افتد، یعنی نه اینکه شاعر نمی‌داند چه می‌خواهد بگوید، اتفاقاً به زیباترین و بهترین شکل می‌داند اما در امری ناخودآگاه و ناگهان که وقتی شعر تمام شده، خود شاعر نیز همچون رباعی مخاطب به ناخودآگاهی خود که آگاه‌تر از آگاهی او عمل کرده پی می‌برد و شعر زیر این مراحل طبیعی از طی نکرده و صرفاً به دام معنا و در دام محتوا افتاده است، در صورتی که این شکل هر شعری است که محتوا می‌شود، نه اینکه این شکل محتوایش را بسازد، بلکه در شعر، این دو، یک امر و یک چیز بیشتر نیستند اما در اثر زیر، شکل شعر گم شده و دیده نمی‌شود، یا اگر دیده می‌شود، دقیق و کامل نمی‌شود، دست چون شعرا پیش از وقت زایش شعر، دست به کار شده؛ نگذاشته مثل رباعی قبل در زمان خودش پخته شود یا به دنیا آید؛ حتی ردیف کردن «محسن» در رباعی زیر، زشت نیست اما زیبایی یک شعر کامل را نیز از آن می‌گیرد، زیرا تکرار – چه در مقام ردیف و چه در مقام کلمات دیگر – باید بجا، درست، مناسب و دقیق خرج شود، یعنی از هر نظر درست، دقیق و بجا و نه فقط از یکی دو منظر؛ یعنی به شکل رباعی زیر که در کل شعر بدی نیست اما شعر کاملی هم نیست؛ شعری که اشکال دومش روان نبودن و دست‌انداختن تعبیر «شاهراهی عاشورایی» در شعر است؛ دست‌اندازی که در «هی» این تعبیر بیشتر مخاطب ظرفیت‌اندیش و دقیق را به سختی می‌اندازد:

«لب تر شده از جام حسینی، محسن سرمشق خط نام حسینی، محسن چشمان تو شاهراه عاشورایی‌ست تو مسلم پیام حسینی، محسن».

فقط به گفتن اکتفا نمی‌کند، بلکه با جزئی‌نگری تصویرسازی می‌کند و به دنبالش در بیان این مفهوم، تصویر متناسب و یگانه با آن را می‌آورد که زائر کربلا را «حاجی عشق» می‌نامد و «قربان گلوی نازکش هم می‌رود» (که حکایت و کنایه از آمادگی او برای قربانی شدن دارد) تا همه چیز آماده شود برای ضربه آخر که ناگهان ضربه آخر در مصراع ۴ با تعبیر «به نای تو می‌آید» افت پیدا می‌کند، چرا که تعبیر «این و اون بهت می‌اد» را تداعی می‌کند که درباره کارهای معمولی و فانتزی بیشتر به کار می‌رود. البته شاعر از تعبیر، «خنجر به نای تو می‌آید» می‌توانست استفاده بهتری ببرد و کلام خود را با صلابت و با اتکا به فصاحت و بلاغت بیان کند، تا شکل و محتوای حماسی و عاشقانه این رباعی، توان واقعی خود را به رخ بکشد.

در کنار رباعی‌ها و شعرهای سست و متوسط و تقریباً خوب مجموعه شعر «محسن... محسن... قاسم»، گاه به رباعیاتی برمی‌خوریم که نابند؛ حال این ناب بودن را شاعر مدیون کدام شهید و کدام زرمند مدافع حرم است، بماند؛ اگر چه به نظر می‌رسد خطایش به حاج قاسم سلیمانی باشد. یعنی در رباعی زیر اگر چه اسمی از حاج‌قاسم برده نشده و او در تاریخ ۱۳ دی ۱۳۹۸ به شهادت رسیده اما ۲۰ اسفند روز تولد اوست و شاعر با توجه به روز تولد او، شهادتش را با اشاره‌ای بجا، تولدی دیگری نشان داده است؛ آن هم نشان دادنی شاعرانه در یک شعر بی‌نقص و کامل، زیرا هم «صبح زمان آغاز پرواز است، هم پرپر زدن کنایه از پر زدن است؛ هم اسفند پلک از خواب باز کرده که نشان از پلک باز کردن به جهانی حقیقی‌تر است، آن هم در آستانه بهار و شکفتنی دیگر و هم این پلک برای پرواز بسان آشیانه و محل پرواز است؛ آنگونه که هر پرندهای اعم از طبیعی و صنعتی (هواپیما) محلی برای پرواز می‌خواهد که نامش آشیانه است»:

«صبح است و کتون زمانه پرواز است پرپر زدنت بهانه پرواز است پلک دل اسفند پریده‌ست ز خواب

شهید حاج‌قاسم سلیمانی گفته است؛ شعری که با تخیل و تصویر شاعرانه همراه است و عاطفه در این تخیل نیز به حد کفایت جاری است؛ یعنی هم به حد کفایت جاری است و هم متناسب با حماسی بودن رباعی، عاطفه شعر هم در تناسب با آن چندان نرم و تغزلی نیست، بلکه آن نیز شکل و جنسی از حماسه دارد؛ هر چند اصطلاح «نفسگیر بودن» با مفهوم «نفسش گرفت» در تفاوت و حتی در تضاد است؛ امری که در مصراع دوم چندان به‌خوبی ادا و اجرا نشده است: «بر آمد و برقی زد و بارانی شد دریا نفسش گرفت و توفانی شد امواج، به سر زنان، به ساحل رفتند چون روز قیامت سلیمانی شد»

نوع نگاه و محتوای سینا دلشادی در مجموعه شعر «محسن... محسن... قاسم» نیز شبیه نوع نگاه بچه‌های جنگ و جبهه و جهاد دهه‌های ۶۰ و ۷۰ است و با بچه‌های انقلاب امروز که تصمیم دارند حق دنیوی‌شان را نیز از سهام‌خواران بگیرند فرق دارد؛ از این رو است که اینگونه می‌سراید و دنیا را در کل به هیچ می‌نگارد:

«این مال و منال و اهل و این خانه ما باز است به روی عشق میخانه ما ما راه به روی حب دنیا بستیم مال خودتان سهام و پارانه ما»

رباعی زیر هم درباره زائران کربلا در اربعین است و قیامت این زیارت اما شاعر باید این عظمت را بسراید و این در صورتی است که رباعی زیر زیبا و بیانگر جلوه‌هایی از راهپیمایی اربعین است، منتها مصراع چهارم که باید بهترین و کوبنده‌ترین باشد و ضربه‌دار، ضعیف‌تر از ۳ مصراع قبل است و این امر رباعی زیر را از آن عظمتی که باید داشته باشد می‌اندازد؛ شعری که باید در سرایش عظمتی، خود نیز بخشی از عظمت باشد؛ اگر نه تمامیت آن:

«صد مکه به کربلای تو می‌آید با هروله، پایه‌پای تو می‌آید قربان گلوی نازکت، حاجی عشق! خنجر چقدر به نای تو می‌آید»

رباعی بالا در بیان مفهوم «صد مکه با هروله و پایه‌پای زائران به کربلا می‌آید»،

«هن همسفر شراب از زرد به سرخ یا همره اضطراب از زرد به سرخ یک روز به شوق هجرتی خواهم کرد چون هجرت آفتاب از زرد به سرخ»

این در حالی است که رباعی‌هایی که در صد شعری‌شان کمتر نیز است، در این دفتر بسیار دیده می‌شود؛ مثل رباعی زیر که نه تنها شعارش پررنگ است، بلکه لفظ و زبان و نوع بیانش شبیه رباعیات کلیشه‌ای دهه ۶۰ و ۷۰ است، ضمن اینکه مصراع آخرش سست و ضعیف است، در حالی که مصراع آخر رباعی باید بهترین و تمام‌کننده باشد و حتی ضربه‌زننده و هشداردهنده:

«تصور تو موج روشن ایمان است اسطوره کربلایی ایران است یک گوشه قاب دست و یک گوشه علم یک گوشه کنار کربلا کرمان است...»

همان‌طور که دیدید ۲ رباعی قیصر و سیدحسین را که نه‌تنها در دوره خود، بلکه تا امروز هم از تازگی و طراوت نیفتاده است، می‌توان از جمله رباعیات نو که جریان‌ساز رباعی نو امروز، خاصه جریان‌ساز رباعی نو انقلاب بوده نیز قلمداد کرد.

در بعضی دیگر از رباعی‌های مجموعه رباعی «محسن... محسن... قاسم» سینا دلشادی علاوه بر شعاری بودن، نوعی نثرزدگی و نظم هم می‌توان دید؛ یعنی دو نکته منفی در یک رباعی؛ مثل رباعی زیر که نه از تخیل و تصویر در آن خبری است و نه از کلام عاطفی و این نیز علاوه شده به حرف‌های معمولی و کلیشه‌ای و شعاری:

«از خانه و خانمان گذر باید کرد از صحبت نام و نان گذر باید کرد هر معرکه‌ای جای بدل کاری نیست از مال و عیال و جان گذر باید کرد»

شاید یکی از بهترین رباعی‌های این دفتر رباعی زیر باشد که شاعر برای روز تشییع



مجموعه شعر «محسن... محسن... محسن... قاسم» سینا دلشادی را انتشارات سوره مهر در ۸۰ صفحه چاپ و منتشر کرده است. این مجموعه ۷۶ شعر دارد که اغلب‌شان رباعی است؛ یعنی آن تعداد کمی هم که رباعی نیستند بیش از ۴ مصراع ندارند. در دیگر وزن‌های عروضی سروده شده‌اند. دیگر اینکه شعرهای این دفتر همه درباره شهدا و رزمندگان مدافعان حرم است؛ از شهید محسن حججی تا شهید حاج قاسم سلیمانی و خیل رزمندگان و شهیدانی که در این میان میدان دارند و سردار و سربه‌دار. از رباعی درج شده در پشت جلد کتاب به نظر می‌رسد رباعیات این دفتر توأمان شعر و شعر است؛ یعنی هم‌وجه شعری و ظرایف و دقایق شعری در این رباعی است و هم‌وجه شعاری‌اش مشهود و معلوم:

«فقنوس شراره شهیدان زنده‌ست در فتنه نمرود گلستان زنده‌ست پروانه شدن رسم سلیمانی‌هاست چون آتش انقلاب ایران زنده‌ست»

«آتش انقلاب ایران»  
 شعار است اما نسبتش با «پروانه شدن سلیمانی‌ها»، آن را به شعر تبدیل می‌کند اما این استحاله و تبدیل شدن آنقدر نیست که از این بیت حرفی نغز و تصویر و تخیلی ناپ بیرون آید، بلکه تا حدی مصراع اول توانسته شعاع خود را بر شعار مصراع بعدی بتاباند و آن را از شعاری شدن بیرون بکشد؛ در صورتی که ما در بسیاری از رباعیات دفاع‌مقدسی سیدحسین حسینی این حرف نغز و ناب بودن تصویر و تخیل را یکجا می‌بینیم؛ مثلاً در رباعی زیر:

«اینان که به خلق و خوی اسماعیلند در حادثه آبروی اسماعیلند در گفتن لبیک به پیغمبر تیغ بی‌تابتر از گلوی اسماعیلند»

همچنین در بسیاری از رباعیات دفاع مقدسی قیصر امین‌پور؛ مثل رباعی زیر:

نگاهی به مجموعه غزل «از نگفتن‌ها» سروده مر تزی حیدری آل‌کثیر

# غزل‌هایی بین امروز و دیروز

با تعبیری نو و بکر درآمیخته است: «در پای چشم‌های تو گرداب سجده کرد نور از سحر زار شد و در آب سجده کرد رازت در آب رو شد و گفتی به آسمان شکل مرا چو آینه پتاب؛ سجده کرد روی تو جلوه کرد و شب از جای کنده شد افتاد روی دست تو این قاب، سجده کرد از بس که در دهران تو شکرانه ریخته‌ست هر کس که شد از کلام تو سیراب، سجده کرد در تو سجود گریه بلند است، شب مگر محراب در میانه محراب سجده کرد؟»

«یوسف برای مکه بخوان! چون برای تو یوسف در این روایت جذاب سجده کرد»

غزل‌های حیدری در غزلی که برای امام باقر(ع) سروده، نه تنها از اوج می‌افتد، بلکه از غزل‌های دیروزی و کهن نیز اثر می‌برد و تکراری است و دارای زبانی بی‌شور و حرارتی است که ساکن است؛ با تعبیر مستعملی که در بیت‌های دوم و سوم و چهارم آمده است؛ تغزلی که حتی به دام نظم هم می‌افتد که این نظم خود را در بیت‌های پنجم و ششم و هفتم بیشتر آشکار می‌کند اما با این همه، نوگرایی شاعر در مطلع و مقطع غزل «تکامل» تا حدی حفظ شده است:

«ماهی که رفته از قدمش رد گذاشته‌ست امواج را به سجده مقید گذاشته‌ست دنیا به یک تکامل وضعی رسیده‌ست تا پا به یک تواضع بی‌حد گذاشته‌ست خواهد شکافت با قلمش نیل علم را آن که جبین بر آیت سرمد گذاشته‌ست پا از جهان خویش فراتر گذاشتن شوری که گام‌های تو در مد گذاشته‌ست هنگام خلقی خلقی تو و حسن تو، خدا آینه روی محمد گذاشته‌ست حکمت در ابتدای زبان بلیغ تو شاید هزار راز زبانزد گذاشته‌ست با این مقدمه به مزارت نمی‌رسم دنیا مگر برای تو مرقد گذاشته‌ست؟! من لال جلوه‌های توام، در دهران من این شعر را نگاه تو شاید گذاشته‌ست.»

در قالبی شکسته مرا جمع می‌کنی عشق تو شکل داده به من با همین روند در این سفر جلوتری از من ولی چرا آینه‌ها درنگ تو را پخش می‌کنند اسمت معلق است میان دهران‌شان آنها که شعر مرا می‌پراکنند آنها که در تخیل‌شان فیل می‌برد اما پرندگان مرا سنگ می‌زنند

حالا در این مثلث آینه‌ت، خواب، شعر در کوچه‌ای که اغلب شب‌هاش روشنند

بین خطوط دفتر خود پرسه می‌زنم این شعرها آثانیه خانه منند»

بخش دوم غزل‌ها نیز بی‌شباهت به بخش اول نیست اما غزل‌های آیینی کتاب «از نگفتن‌ها» که شعرهایش به پیامبر(ص)، امام محمد باقر(ع)، امام حسن مجتبی(ع)، امام رضا(ع)، امام موسی کاظم(ع)، امام صادق(ع)، حضرت ام‌البنین(س) و امام زمان(عج) و تقدیم شده یا درباره آنان است، شاید به دلیل نوع مضامین یا گرایش کلی و ناخودآگاه اشعار آیینی به زبان کلاسیک (به واسطه گرایش کلی و بیشتر اشعار آیینی به آن سمت و سو ...) است که در این دفتر نیز چندان از نوگرایی و تازگی در اینگونه غزل‌های آیینی خبری نیست؛ مثلاً در غزلی که درباره پیامبر(ص) است، کم و بیش با همان تعبیر کلاسیک روبه‌رو هستیم و به پشتوانه همان کلماتی که در اشعار آیینی کلاسیک می‌آید، دل بسته و وابسته است؛ تعبیری که در بیت‌های سوم و چهارم و پنجم و ششم غزل زیر آمده، گواه بر این امر است و حتی کلمات امروزی نظیر «جذاب» هم توانایی شعاع‌پراکنی قابل توجهی در بیت‌های خود ندارند اما ۲ بیت اول غزل زیر همچنان از قدرت شور و شیدایی امروزی برخوردار است و

و روند و رویه‌ای که به نوعی نزدیکی‌هایی نیز با زبان و سبک هندی هم دارد: «یک شمع، یک مداد، کمی غم، شبی بلند این چند تا آثانیه خانه منند بر هم زدند خلوت تنهایی مرا این سایه‌ها که بیشترش سایه زنند تنها نگاه‌های تو مانده که در سرم با سوزن تامل‌شان واژه می‌تنند

و غزلی به نام «تنفس» نیز بین ظرایف غزل نو و غزل امروز قرار گرفته است؛ بین «سروهای سربه‌زیر و بیدهای سربه‌دار»؛ بین «ماه مثل طفل روی دست شب»؛ بین ماهی‌های خمار»؛ بین «کاج با غلاف خون‌چکان»؛ بین «دار کوب خلوت خویش»؛ بین «اسب زمستان در خیال کوهستان»، تا تعبیری چون «رود در آغوش جنگل» و نظایر آن که دامنه تخیلش امروزی است اما چندان نو نیست:

«دلبرانی شرمگین و عاشقانی بی‌قرار سروهایی سربه‌زیر و بیدهایی سربه‌دار ماه مثل طفل، روی دست شب خوابیده است

رود در آغوش جنگل مثل ماهی‌ها خمار صورت مرداب را پوشانده برگ ریخته پیرمردی با ردایی ارغوانی سوگوار کاج تیغی که غلافی خون‌چکان دارد به تن!

سرو شاید عاشقی سرسبز از یک انتظار دارکوب خلوت خویشم که جنگل فکر کرد

ضربه‌ام لالایی است و خواب شد وقتی بهار داشت از زیر یخ و سرما خودش را می‌تکاند

می‌دوید بخوان! به اسکله لال جان بده حلقه‌های دست ما آغوش خوبی نیستند ما دو زنجیر به ناچاری به دام هم دچار زندگی را ای دل پُرمردام محکم بگیر آتش خاموش من، دست از تنفس برندار!»

در کل، نشانه‌ها و تعبیر و کلمات ۸ غزل نخست کتاب «از نگفتن‌ها» به غزل امروز و غزل نو نزدیک است؛ غزلی امروزی که گاه نیز بین غزل و شعر و زبان دیروز و نوکلاسیک و غزل نو در نوسان است و غزل نویی که سرشار از تعبیر و کلمات و نشانه‌های روزگار امروز و معاصر است؛ کلمات و نشانه‌ها و تعبیری نظیر: آثانیه خانه، پریدن فیل از تخیل، باطن روز و ...

غزلی به نام «تنفس» نیز بین ظرایف غزل نو و غزل امروز قرار گرفته است؛ بین «سروهای سربه‌زیر و بیدهای سربه‌دار»؛ بین «ماه مثل طفل روی دست شب»؛ بین ماهی‌های خمار»؛ بین «کاج با غلاف خون‌چکان»؛ بین «دار کوب خلوت خویش»؛ بین «اسب زمستان در خیال کوهستان»، تا تعبیری چون «رود در آغوش جنگل» و نظایر آن که دامنه تخیلش امروزی است اما چندان نو نیست:

«دلبرانی شرمگین و عاشقانی بی‌قرار سروهایی سربه‌زیر و بیدهایی سربه‌دار ماه مثل طفل، روی دست شب خوابیده است

رود در آغوش جنگل مثل ماهی‌ها خمار صورت مرداب را پوشانده برگ ریخته پیرمردی با ردایی ارغوانی سوگوار کاج تیغی که غلافی خون‌چکان دارد به تن!

سرو شاید عاشقی سرسبز از یک انتظار دارکوب خلوت خویشم که جنگل فکر کرد

ضربه‌ام لالایی است و خواب شد وقتی بهار داشت از زیر یخ و سرما خودش را می‌تکاند

می‌دوید بخوان! به اسکله لال جان بده حلقه‌های دست ما آغوش خوبی نیستند ما دو زنجیر به ناچاری به دام هم دچار زندگی را ای دل پُرمردام محکم بگیر آتش خاموش من، دست از تنفس برندار!»

در کل، نشانه‌ها و تعبیر و کلمات ۸ غزل نخست کتاب «از نگفتن‌ها» به غزل امروز و غزل نو نزدیک است؛ غزلی امروزی که گاه نیز بین غزل و شعر و زبان دیروز و نوکلاسیک و غزل نو در نوسان است و غزل نویی که سرشار از تعبیر و کلمات و نشانه‌های روزگار امروز و معاصر است؛ کلمات و نشانه‌ها و تعبیری نظیر: آثانیه خانه، پریدن فیل از تخیل، باطن روز و ...

**الف.م. نیساری:** مجموعه غزل «از نگفتن‌ها» کتابی است از مرضی حیدری آل‌کثیر که انتشارات شهرستان ادب در ۱۳۶ صفحه چاپ و منتشر کرده است. مجموعه غزل «از نگفتن‌ها» به چند بخش تقسیم شده است؛ بخش اول شامل ۸ غزل، بخش دوم شامل ۱۵ غزل که سروده‌های ۱۳۸۳ تا ۱۳۸۵ است، بخش سوم شامل ۱۴ غزل آیینی و بخش چهارم شامل ۲۴ غزل جدید. اغلب غزل‌های این کتاب ۶ بیتی است و در آن غزل‌های ۷ تا ۱۰ بیتی هم پیدا می‌شود. از ۸ غزل بخش اول کتاب می‌توان به نوع کلام و بیان و نیز زبان غزل‌های شعری ۴۱ ساله به نام مرضی حیدری آل‌کثیر پی برد؛ شعاری که کلامی قوی و پابرجا دارد و بخوبی از تجربه‌های ۲ دهه شعاری خود بهره برده است. نکته دوم اینکه غزل‌های حیدری بین غزل‌های کهن و غزل نوکلاسیک و غزل امروز و غزل نو کم‌وبیش در نوسان است؛ نوسانی که شاعرش توانسته بین‌شان توازن برقرار کند؛ توازنی که بار بیشترش نسیب زبان و غزل امروز است و نیز در بعضی غزل‌ها به سمت غزل نو کشش قابل توجهی دارد؛ غزلی که گاه پر از کلمات و نشانه‌های امروزی است؛ مثل غزل «اصول غرق شدن» با کلمات و تعبیری چون اسکله، گهواره بندر، مکت، دو سه موج زمان، فانوس خنده‌های تر، شنای هرزه، لطفاً، اصول غرق شدن و...:

«شعری بخوان! به اسکله لال جان بده موجی به این جزیره بی‌داستان بده دیری‌ست عطر پیرهنتم می‌وزد به شهر قدری به گاهواره بندر تکان بده هم نیم‌شب به اسکله ما سری بزن هم زیر دست آثانیه‌ها امتحان بده

یک عمر در تو مکت نکردم که نشکفم غرق تو می‌شوم، دو سه موجی زمان بده ساحل! تو نیز دور شو از سعی ما ولی فانوس خنده‌های ترت را نشان بده با این شنای هرزه به جای نمی‌رسیم لطفاً اصول غرق شدن یادمان بده»

نیز کلمات و تعبیری چون لج، رهگذر عادی و نظایر آن در غزل‌هایی که بار تازگی و نوگرایی‌شان بیشتر است و به غزل امروز و غزل نو نزدیک‌ترند.

